

روزی روباهی از کنار دهی می‌گذشت. چشمش به خروسی افتاد. پیش رفت و سلام کرد و گفت: رفیق،

پدرت بسیار خوش آواز بود. تو چه طور می‌خوانی؟

خروس گفت: اکنون می‌بینی که من هم مانند پدرم خوش آواز هستم.

خروس این را گفت و فوری چشمهایش را بست و آواز بلندی سرداد. روباه برجست و او را به دندان گرفت و فرار کرد.

سگهای ده او را دنبال کردند. خروس به فکر چاره افتاد. به روباه گفت: اگر می‌خواهی که از دست سگها آسوده شوی، فریاد کن و بگو که این خروس را از ده شما نگرفته‌ام.

روباه با آن همه زیرکی فریب خورد. تا دهان باز کرد، خروس از دهانش بیرون جست و به بالای درختی پرید.

روباه با ناامیدی به خروس نگاهی کرد و گفت: نفرین بر دهانی که بی‌موقع باز شود!

خروس هم گفت: نفرین بر چشمی که بی‌موقع بسته‌شود!



ترجمه

الثعلب والديك

في يوم من الأيام، كان ثعلب يمرّ من جانب قرية. وقعت عينه على ديك، تقدّم، وسلّم، وقال: يا صديقي، أبوك كان حسن الغناء جداً، أنت كيف تقرا (تغني)؟

قال الديك: الآن ترى أنني أيضاً مثلُ أبي حسنُ الغناء.

قال الديك ذلك، وعلى الفور أغمض عينيه، وبدأ بغناء مرتفع. وثب الثعلب وأخذه بأسنانه وهرب.

كلاب القرية تبعوه، الديك بدأ يفكر بوسيلة (بحيلة)، قال للثعلب: إذا أردت أن ترتاح من يد الكلاب (إذا أردت أن تتخلص من الكلاب) اصرخ وقل: إن هذا الديك لم يأخذه من قريبتكم.

الثعلب، مع كل ذلك الذكاء، خُدعَ. وما إن فتح فمه حتى وثب الديك خارج فمه، وقفز على شجرة.

الثعلب بيأس نظر إلى الديك، وقال: اللعنة على فم يفتّح في غير وقته (في غير محله).

قال الديك أيضاً: اللعنة على عين تفلّق في غير وقتها.

ملاحظات

- ◎ روز: اليوم. روزی: في يوم من الأيام.
- ◎ روباه: الثعلب. روباهی: ثعلب (نكرة).
- ◎ از کنار: بإزاء، من جانب. کنار دریا: بجانب البحر. کناره: حاشية. کنار او: بجانبه.

- ◎ می گذشت: کان یمرّ (ماضي استمراري). می گذرد: یمرُّ. گذشت: مرَّ، عَضَى.
باگذشت: عَفُوًّا، كثير الصفح.
- ◎ چشمش به خروس افتاد = خروسی را دید: رأی دیکاً.
- ◎ پیش رفت: تقدّم. پیش: أمام. رفت: ذهب. پیشرفت: تقدّم، تطور. پیش نماز:
إمام الجماعة في الصلاة. پیشانی: جبهة (لأنها في مقدمة الوجه).
- ◎ خوش آواز: حَسَنَ الغناء. خوش: جَيِّد. آواز: غناء. آواز خواند: غَنَّى. آواز خوان:
المغني، منشد. خوش بیان: جَيِّد البيان، بليغ. خوش قیافه: وسيم، جميل. خوش
خط: جَيِّد الخط. خوش اخلاق: جَيِّد الأخلاق.
- ◎ اكنون = كنون = حالا: الآن.
- ◎ سرداد: أطلق. آواز سرداد = آواز خواند = شروع به خواندن كرد: بدأ بالغناء،
أطلق صوته بالغناء.
- ◎ برجست: قَفَز. برجسته: بارز.
- ◎ دنبال كرد: تَبِعَ. دنبال مَن بیا: اتبعني، تعال ورائي.
- ◎ به فكر چاره افتاد: بدأ يفكر بوسيلة. چاره: وسيلة للتخلص. چاره چیست: ما
الوسيلة؟ ما العمل؟ بیچاره: مسكين، الذي لا حيلة له.
- ◎ آسوده: مرتاح. آسوده شد: ارتاح. آسایش: الراحة. آسوده خاطر: مرتاح البال.
- ◎ فریاد: صراخ. فریاد كرد: صَرَخَ، صاحَ.
- ◎ زیرکی: الذكاء، الدهاء. زیرک: ذكي، داهية.
- ◎ فریب خورد - گول خورد: انخدع.
- ◎ پرید: قَفَز. پرش = پریدن: القفز.
- ◎ نا امید: یأس. امید: أمل. امیدوار: مؤمل. نا امید: یأس.
- ◎ نفرین - لعنت: اللعنة.
- ◎ بی موقع: في غير محله. به موقع: بِمَحَلِّه.
- ◎ در پایان = سرانجام: في النهاية، في الخاتمة.

